

باقر مؤمنی



صور اسرائیل

هویت روزنامه

الف - دوره اول

- ۱- نام : صور اسرافیل
- ۲- محل انتشار : تهران
- ۳- تصویر : غیر مصور است ولی يك تصوير رنگی بعنوان سرلوحه در صفحه اول دارد که قریب يك ثلث صفحه را اشغال کرده است .
- ۴- قطع : ۲۰ × ۳۴ سانتیمتر
- ۵- تعداد صفحات : ۸ صفحه . بعضی شماره های آن در ۱۰ یا ۱۲ صفحه چاپ شده و شماره ۷ و ۸ نیز که با هم چاپ شده ۱۶ صفحه است .
- ۶- قیمت : تک نمره چهار شاهی در طهران و ۵ شاهی در

صور اسرافیل
بأقر مؤمنی
چاپ اول ، تابستان ۲۵۳۷
حروف چینی از : چاپ محمود سمد
چاپ فراین
شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۷۵ مورخ ۲۵۳۷/۵/۱۵



«خروج مراسلات»
 میرزا حسن کورخان تبریزی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 «شهران خلیل نامری کتابخانه تبریز»
 تبریز - خرداد ماه ۱۳۲۵ هجری
 ۲۸ دی ماه سال ۱۳۲۵ (۱۳۲۵) خرداد ماه
 ۱۳۳۳ زین سال ۱۹۱۵ میلادی

«فراخج فی الصور فادام من الآجالت لی ویهب منیلوت»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»

«تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»
 «تکلیف بر آفرینش اخلاق، عقائد و ادب»

از دور که موج عصر که لسان کربش عیولات خود
 و انسانهای گستاخان و آماجبان است بواسطه غربت این
 حرف بده فرج از زمین بیچاره . یک قصب لعل شد که
 نیا تا قیامت را با ناله های بی و خودن حمل زحمت
 یک مشت برزگر چاره نفسی و مسجل نموده ازین مواعظ
 این باجده عالم تبار خود از جا در پیوه . یک نفر
 متین عبود صفا مریح قدرشای الهی و حقایق
 مرموز شریعت شماری اسلام را چهار دیوار مقر خالی
 خود قرار داده چنانچه ولایت را برپیمارده .
 ایضا آنها به همان دایره افکار و ضمیر که نوع بشر
 هرچیز برود و آوازی اجتناب را تکلیف میکنند .
 امکار و عقول خود را توسعه بدهند بر قوت و قنوت
 شخصی می افزاید از پند دلی بمرکز فطرتی
 یک روز همین سال تجربه بکار بردن صنعتی خود را
 هم ساخته و برای بیان جود دغان و دغان خود را

امروز مجلس وعظ حضرت موسی برپا گردید و
 بیکند . بروی بروی بحد صوت بیکند .
 از کجای بیرون بیکند و بعد دعوت بیکند . برپیمار
 مدرب . سرگشته . و بعد خندان . و بعد بیکند
 مدعی ایران بران صدای این که است .
 سعادت محمد صیبت
 حقیقت انحصار هنر در تکلم به قبول است .
 اگر کسی جرات کرده بگوید گفتار و (داری) .
 انگلیسی تمام دانشمندان دنیا بر این مایل عاری
 غنی و جسی مدلی بیکند که با ادب اشری عار لوقت
 بشروز در قیامت از فرق حیوان تباری نباشد . برهنه
 برپیمارند . حرف زدن بیکند است . در تکلم بیکند
 در زبان جنگنا و روی شامه در دستها مصرع زدن
 بیکند است . بخواه سخن و بدیگری گردان بیکند نیست
 بود اند و تنها بوسیله افکار رفته رفته آتم شده اند .

سایر بلاد ایران . قیمت اشتراك سالیانه نیز در
 طهران ۱۲ قران و در سایر بلاد ایران ۱۷ قران
 و ممالک خارجه ۲ تومان تعیین شده است .
 ۷- صاحب امتیاز :
 میرزا جهانگیر خان ، میرزا قاسم خان تبریزی .
 بجای عبارت صاحب امتیاز بر روی نام این دو
 نفر نوشته شده «عنوان مراسلات» که ظاهراً
 می رساند این هر دو نفر مسئولیت مشترک یا
 مساوی داشته اند .

۸- سردبیر :
 میرزا علی اکبر خان قزوینی . تا شماره ۱۵ نام
 سردبیر ذکر نشده ولی از این شماره که تاریخ
 ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ دارد در سر لوحه ، زیر عنوان
 «دبیر و نگارنده» این نام آمده است .

۹- نویسنده اصلی :
 در زیر بعضی مقالات غالباً امضاهائی که قطعاً
 مستعار است آمده مانند دخو ، خرمگس ، سنگ
 حسن دله ، جند ، روزنومه چی ، خادم الفقرا
 دخو علی ، برهنه خوشحال . یک اسم واقعی
 نیز بنام ع . ا . دهخدا در زیر بعضی مقالات وجود
 دارد .

۱۰- زبان :
 فارسی
 ۱۱- تاریخ اولین :
 ۲۷ ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری - ۱۴ دی ۱۳۲۷
 یزدگردی پارسی . - ۳۰ ماه مه ۱۹۰۷ میلادی .
 شماره

۱۲- آخرین شماره : ۳۲

۱۳- تاریخ آخرین شماره : ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ هجری (۲۰ ژوئن ۱۹۰۸)

۱۴- فاصله انتشار : هفتگی . کلمه هفتگی در سرلوحه روزنامه قید شده ولی بسیار اتفاق افتاده که فاصله انتشار دو شماره بیش از یک هفته بوده است .

۱۵- وقفه‌ها : شماره ۷ و ۸ که با هم منتشر شده یا شماره ۶ یک ماه فاصله دارد و میان شماره‌های ۱۱ و ۱۲ پانزده روز ، ۱۴ و ۱۵ چهل و هشت روز ، ۱۸ و ۱۹ چهل و سه روز ، ۲۱ و ۲۲ دوازده روز ، ۲۳ و ۲۴ هفده روز ، ۲۴ و ۲۵ دو هفته ، ۲۵ و ۲۶ چهل و دو روز ، ۲۹ و ۳۰ دوازده روز ، ۳۰ و ۳۱ هفده روز فاصله افتاده است .

۱۶- نوع : سیاسی . در سرلوحه روزنامه کلمات «سیاسی»

تاریخی ، اخلاقی» درج شده است .

۱۷- امایلات سیاسی : انتقادی - اجتماعی ، مشروطه خواه اصولی و دموکرات

۱۸- شعار اصلی : حریت، مساوات، اخوت

۱۹- وابستگی : مستقل

۲۰- محل دسترسی : کتابخانه ملی ، کتابخانه مجلس سنا ، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، و کتابخانه شخصی پدري سلطانی و ...

۲۱- کمبود : ندارد

۲۲- مطالب دیگر : قسمتی از مقالات جدی و قسمتی دیگر لحنی طنزآمیز و گاه فکاهی دارد .

۲۳- علت قطع انتشار : کودتای محمد علیشاه و به توب بستن مجلس در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری و فرار و اعدام آزادیخواهان از جمله مدیران و نویسندگان روزنامه .

ب - دوره دوم

محل انتشار : ایوردون، سوئیس Yverdon-Suisse

تصویر : در یاد داشتی که «از طرف اداره» در متون اول شماره اول آمده نوشته شده: «از مزایای سال دوم روزنامه تزئین آنست «هر هفته بصورت یکی دو نفر از شهدای راه آزادی و پیش قدمان طریق حریت یا شرح حال و درجه خدماتشان». اما جز تصویر «شهید راه حریت و صادق‌ترین مدافع حقوق وطن میرزا جهانگیرخان

۱- از تراز اطلاع کلیه محققان پس از این شماره ۳ شماره دیگر نیز بوسیله میرزا علی اکبرخان دهخدا در سوئیس منتشر شده است و تنها ادوار براون اظهار عقیده می‌کنند که ۴ شماره منتشر شده که اطلاع او ناصحیح است . اولین شماره دوره دوم حداکثر دو ماه پس از آخرین شماره دوره اول یعنی در ماه رجب ۱۳۲۶ منتشر شده است (رجوع شود به صفحه ۱۹۴ تاریخ بیداری ایرانیان - بخش اول).

۲- وقفه‌ها و تعطیل‌های موقتی بیشتر ناشی از توقیف روزنامه است ولی بعضی اوقات نیز خود روزنامه موقتاً تعطیل می‌شده است .

شیرازی مدیر روزنامه صوراسرافیل» تصویر دیگری در این دوره چاپ نشده است.

قیمت: اشتراك سالیانه، ایران ۲۰ فرانك، شهر تبریز ۱۵ فرانك و ممالك خارجه ۲۵ فرانك.

صاحب امتیاز و سردبیر: روزنامه فاقد چنین عقابیتی است ولی در یادداشت نامبرده در بالا تذکر داده شده که روزنامه ایبک «با قلم دبیر سابق خود میرزا علی اکبرخان دهخدا قزوینی دنباله مسئولیت وطنی خویش را از نو گرفته». نوشته اند که این دوره روزنامه بسمایه معاضد السلطنه پیرنیا منتشر شده است.

تاریخ اولین شماره: غرة محرم الحرام ۱۳۲۷، هجری قمری مطابق ۲۳ ژانویه ۱۹۰۹ مسیحی^۱ آخرین شماره^۲:

تاریخ آخرین شماره ۱۵ صفر ۱۳۲۶، هجری قمری مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ مسیحی

فاصله انتشار: از یادداشت اداره که وعده چاپ تصویر و شرح حال شهیدان آزادی را در «هر هفته» میدهد چنین برمیآید که ناشر قصد داشته روزنامه را هفتگی منتشر کند ولی در عمل فاصله میان

۱- ناظم الاسلام کرمانی این تاریخ را بعلت رجب ۱۳۲۶ قید کرده (رجوع شود به صفحه ۱۹۴ تاریخ بیداری ایرانیان - بخش اول)

۲- بیشتر محققان اظهار اطلاع کرده اند که در این دوره فقط همین سه شماره منتشر شده و تنها ادوارد براون مدعی است که چهار شماره انتشار یافته ولی از قرار معلوم اطلاع او غلط است.

شماره اول و دوم دو هفته و فاصله میان دوم و سوم يك ماه است .
علت قطع انتشار: لابد عزیمت دهخدا به استانبول و پراکنده شدن یاران ایرانی ساکن سوئیس محل دسترسی: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

ماهیت روزنامه

«صور اسرافیل» رادیکال ترین و مشهور ترین روزنامه دوران مشروطیت صغیر است. ده ماه پس از انتشار فرمان مشروطیت (۱۴ جمادی-الثانی ۱۳۲۳) نخستین شماره آن با سرلوحه ای رنگین منتشر می شود: اسرافیل در صور خویش می دمد و صلای «حریت، مساوات، اخوت» سر می دهد؛ مردگان از خواب دراز و گران مرگ بر می خیزند. روزنامه «بتوسط اطفال در مجامع عمومی و کوچه و بازار بفروش می رسد»؛ بسرعت دست بدست می گردد و به «چاپ دوم» می رسد.

محتوای روزنامه چیست که این چنین استقبال پر شور مردم را برمی انگیزد؟ در سر مقاله، مراد و هدف روزنامه اینطور اعلام شده بود: «تکمیل معنی مشروطیت»، «حمایت مجلس شورای ملی» و «معاونت روستائیان و ضعفاً و فقرا و مظلومین» و در شماره ۳ در تکمیل عبارت اخیر چنین آمده بود: «حمایت فقرا و ضعفا و کارگران»

در تکمیل معنی مشروطیت به استبداد و ارتجاع می تازد و در

۱- در نسخه مربوط به کتابخانه پوری سلطانی در سولوحه شماره های

اول و پنجم نوشته شده «چاپ دوم»

معاونت روستائیان و فقرا و مظلومین، اصلاحات ارضی و تقسیم زمین را میان رعیت مطرح می‌کند، از محدودیت سرمایه داری و اختیار نامحدود کارگران سخن می‌گوید و بالاخره دادخواهی مظلومین سراسر ایران را بگوش همگان می‌رساند.

نویسندگان روزنامه، در ضمن، در همان شماره اول اظهار امیدواری می‌کنند که «تا آخرین نفس ثابت قدم باشند، که بدین وعده خود نیز وفا می‌کنند. در شماره ۱۴ روزنامه، درباره شیوه کار صورت اسرافیل آمده است که «نگارنده وقتی قلم در دست گرفت ... چون آقا و نوکر، رئیس و مرئوس، پیر و مرید را در نظر عطوفت الهی یکسان و مساوی دید ناچار رعایت بزرگی بزرگان و آقائی رؤسا و ولینعمتی سران و سروران را نکرده درد را در هر جا دید با ادائیگی بین گفت و علاج را نیز بقدری که وقت اجازه می‌داد و اوضاع مملکت اقتضا می‌نمود بیان نمود.» در بیان حقایق و تعقیب هدف‌های خود نیز از همان شماره اول نویسندگان گفته بودند که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم، و بزندگی بدون حریت و مساوات و شرف واقعی نمی‌گذاریم... تملق از کسی نمی‌گوئیم، و به رشوه گول نمی‌خوریم... و اغراض نفسانی بکار نمی‌بریم، بد را بد و خوب را خوب می‌نویسیم» و سپس از خوانندگان تقاضا کرده بودند که «اگر خدای نخواست از ما نسبت بوطن خلاقی مشاهده فرمایند ما را متنبه نموده و از راه کج باز دارند و تأخیر آنان را می‌خواهیم ما را از خود دانند.»

بیان ساده و صفای کلامی که در همین جملات موج می‌زد

شاید کافی بود تا خوانندگان زیادی را به جانب روزنامه جذب کند. به مطالب شماره اول نگاهی بیفکنیم: در مقاله‌ای زیر عنوان «دو کلمه خیانت»، محمد علی‌شاه قاجار را بر حذر می‌دارد که به حرف خائنانی که ادعا می‌کنند «این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست» گوش ندهد زیرا «هیچوقت و در هیچ یک از ادوار تاریخی ملت پیش از استحقاق و پیش از رشد و بلوغ حقیقی، رد حقوق و اختیارات خود را نخواسته است» و سرانجام او را به سرگذشت غم انگیز شاهانی که در برابر ملت ایستاده‌اند حواله می‌دهد. در مقاله «ایران تغییر کرده» از تغییر حالت مردم و علاقه شدید آنان به امور سیاسی سخن به میان می‌آورد؛ در قسمت اول خلاصه نطق ملک المتکلمین، خواننده را به ضرورت توجه به تجربیات گذشتگان و انقلابات جهان، از جمله فرانسه و روسیه، توجه داده است؛ در مقاله «حرف گفتنی» نیز به قدرتمندان هشدار می‌دهد که مخالفت آنان با مشروطیت تنها به زبان خودشان تمام خواهد شد. در «مسئولیت قلم» توضیح می‌دهد که نویسنده باید خدا، وجدان، مردم و تاریخ را ناظر خود بداند و در عین حال بشدت به سانسور «اداره انطباعات» می‌تازد. از همین شماره اول ستون معروف «چرند و پرند» به امضای «دخو» آغاز شده که در آن یزبان مردم کوچک و بازار و باطنی نیشدار چند مسئله اجتماعی با بیانی چند پهلو مورد بحث و نقد قرار گرفته است. همچنین در این شماره از «شورش عملجات» راه طهران - سمنان بتفضیل خبر می‌دهد و از «وزارت فوائده عامه و شوارع و معادن» می‌طلبد که

«دفع ظلم و بی حسابی را از آقایان عملجات» بکنند، و همچنین ضمن اعلام خبر قتل عام مردم آذربایجان بدست پسر رحیم خان - خان مستبد - به بازماندگان آنان تملیت می گوید و خطاب به ارواح کشتگان نوید می دهد که «عقرب... اعقاب شما جسد ناپاک پسر رحیم خان را در سردار خواهند دید.»

از همین نمونه ها می توان دلیل مهر مردم و کین دشمنان مردم را نسبت به «صو اسرافیل» دریافت، بویژه که در شماره ها بعدی خود قلم را تندتر می راند و پا را از اینها نیز فراتر می گذارد. زبان ساده، بیان صریح، درد دل های مردم، افکار ترقیخواهانه، دشمنی بی آشتی با ستم، همه اینها مردم را به سرعت جلب کرد و مخصوصاً «چرند و پرند» جاذبه روزنامه را چند چندان ساخت.

صور اسرافیل خود را از نوع «سیاسی، تاریخی، اخلاقی» معرفی کرده بود. شاید درك جنبه های سیاسی و تاریخی این روزنامه مشکل نباشد ولی خواننده به اشکال می توانست جنبه اخلاقی آنرا دریابد و در حقیقت اینسکه «چرند و پرند»، «قسمت اخلاقی» باشد احتیاج به توضیح خود روزنامه داشت. بهمین دلیل است که وقتی «مخبر السلطنه» وزیر «معارف و اوقاف» میرزا جهانگیرخان را با تهدید بازجویی می کند و از او می پرسد که «چرند پرند یعنی چه؟» در جواب می گوید «چرند پرند قسمت اخلاقی صور اسرافیل است.» و در جواب اینکه «اخلاق را مگر نمی شود بطرز دیگر نوشت» توضیح می دهد که «اخلاق را بطرزهای مخصوص نوشته و می نویسند. طباع بشری

با اینگونه سخنان راغب است»^۱ در مقابل این حساسیت کین توزانه صاحبان قدرت مردم نیز حساسیت شدید مهر آمیزی نسبت به همین «چرند پرند»ها دارند به نحوی که وقتی «قسمت اخلاقی موسوم به چرند پرند» در شماره ای فوت می شود، اداره روزنامه با عرض معذرت از مردم، قول می دهد که این کمبود را «در نمرات بعد تلافی کامل» کند.^۲

از نظر ماهیت مسائل مطروحه در روزنامه می توان دوخط اصلی در آن مشاهده کرد: یکی مسائل کلی و دیگری مسائل روز، ولی باید دانست که مسائل کلی نیز در ارتباط با مسائل روز مطرح می شود. در روزنامه می توان به مسائل عمده ای از اینگونه برخورد: حدود و حقوق در جامعه، ضرورت اتحاد و انس افراد جامعه، نظریات داروین، کرویت زمین، مبارزه با جهل و تعبد، انتقاد از عالمان بی علم و دنیا پرست، بقای قوی و ضرورت تحصیل قدرت، ناگزیری ترقی و کمال در انسان، آزادی و رابطه آن با کمال انسانی، بی اهمیتی شخصیت ها در تحول جامعه، فرق میان سلطنت مستبد و سلطنت مشروطه، اصول مشروطیت از قبیل تفکیک قوا، محدودیت قدرت پادشاه و دولت در برابر قانون، ناتوانی و جهل بعنوان منشاء خرافه پرستی، شرك و اسلام، ضرورت کسب نظام اقتصادی و اجتماعی فرنگان، علم اقتصاد، ستایش کار و کارگر و ارزش کار، وجوه مختلف استعمار و بسیاری دیگر... که همه

۱- شماره ۲ صور اسرافیل، مورخ ۲۴ ربیع الاخر ۱۳۲۵ ص ۸

۲- رجوع شود به شماره ۱۰.

آنها به نحوی به مشکلات و گرفتاری‌های روزمشروطه خواهان مربوط می‌شود.

اما صفحات روزنامه بیشتر وقت مسائل بزرگ و کوچک جامعه ایران در این زمان است؛ ضرورت تأسیس بانک ملی بمنظور کسب سرمایه برای اجرای نقشه‌های عمرانی و آبادانی، واگذاری زمین به دهقانان و ایجاد بانک زراعی ملی، ضرورت تشکیل قشون منظم و... صوراسرافیل بطور عمده يك روزنامه «افشاگر» است و بی‌پروا معایب اجتماع و اوضاع سازمان‌های حکومتی و اجتماعی را فاش می‌کند و به دزدیها و رشوه خواری‌ها و ستم کاری حکام و صاحبان قدرت تاخت می‌برد. هر جا خبری از ظلم قدرت و مظلومی مردم است بر آن انگشت می‌نهد و گاه صفحات زیادی از روزنامه از تلگرافها و نامه‌های تظلم و شکایت مردم پر شده است و از راه‌های گوناگون، از جمله گزارش‌های انجمن‌های مشروطه خواه و مکاتبات مردم و گاه سوال و جواب با آنها ارتباط خویش را با خوانندگان روز بروز گسترش می‌دهد. روزنامه در عین حال از چاپ اخبار و حوادث و شورش‌های خارجه، که برای مشروطه خواهان آموزنده است، خودداری نمی‌کند به نحوی که در چندین شماره، در باب شورش‌های روسیه و افتتاح و انفصال دوما و محاکمات آزادیخواهان آن دیار بتفصیل توضیح داده شده است.

صور اسرافیل بطور عمده دو چیز را زیر ضربات خود قرار می‌دهد. سلطنت استبدادی و نظام ملوک الطوائفی را از يك سو و

روحانیت کهنه پرست را از سوی دیگر. و همانطور که برتلس درباره دهخدا نوشته است: «هر حادثه و پیشامدی را دستاویز قرار داده بر فساد دستگاه سلطنت، بیشرمی و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیا و مالکین، ربا کاری روحانی نمایان و آخوندهای دروغین می‌تازد و آنها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا می‌گیرد.»^۱

روزنامه، در جریان نبرد به ضد این دو عنصر اصلی بارها مجبور می‌شود که به بند بازی توسل جوید و به میخ و به نعل بزند:

مظهر استبداد ملوک الطوائفی، دربار محمد علیشاه است که مشتی عمله ستم از ایرانی و روسی تشکیل دهندگان آنند و روزنامه می‌کوشد تا در حمله به این دژ، حساب شاه را از بقیه جدا سازد و او را وادارد تا شاید بدنبال آنان نرود ولی خود می‌داند و می‌بیند که این شاه و آن کاخ پیوندی جنبی با یکدیگر دارند و ناگزیر گاهی به هر دو یکجا می‌تازد و زمانی از یکی اعراض می‌کند و به دیگری می‌پردازد. در مورد ارتجاع روحانی نیز با اینکه شیخ فضل الله نوری مظهر ارتجاع قرون وسطائی را هدف اصلی قرار داده ولی حتی روحانیانی نیز که در صف مشروطه قرار دارند از سخنان او درباره دین و روحانیت کینه‌اش را بدل دارند و بارها و بارها شایعه تکفیر گردانندگان روزنامه بر سر زبان‌ها می‌افتد و آنها نیز ناگزیر بارها و بارها استغفار گویان از خود «دفاع» می‌کنند و کلمه شهادت را بکرات

۱- یعنی آرین پور، از صبا تا نیما (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۰)

برزبان می‌آورند. ولی با اینهمه از کفر و ناسزادر امان نیستند. حتی يك بار در شماره ۷ و ۸ (۲۱ جمادی الآخر ۱۳۲۵) قریب شش صفحه و بار دیگر در شماره ۱۴ (۱۰ شعبان ۱۳۲۵) قریب پنج صفحه از روزنامه را در دفاع از خود سیاه می‌کند. اما در این دفاعیات نیز گاه چنان در مذمت روحانیان قشری پیش می‌رود که مجبور می‌شود لاجول گویان بنویسد: «باز می‌ترسم... برویم ابرویش را درست کنیم چشمش کوریشود لذا لب می‌بندیم، مهرخموشی بردهن می‌نهیم.»^۱ باین ترتیب اگر بقول دهخدا، عده‌ای از طلاب و حاجی‌ها و کربلائی‌ها حکم تکفیر و قتل نویسنده روزنامه را بدهند و «چند دفعه به ادارهٔ صور اسرافیل حمله» کنند کار عجیبی صورت نگرفته است.^۲

بهر حال فشار استبداد و بویژه اقدامات ارتجاع سبب می‌شود که روزنامه در طول عمر یکسال و يك ماههٔ خود ده بار توقیف و تعطیل شود به نحوی که طی این مدت بجای ۵۵ یا ۵۶ شماره بیش از ۳۲ شماره منتشر نمی‌شود. این توقیف‌ها گاه به «امر مجلس»، گاه «بحکم دولت» زمانی در اثر حملهٔ اوباش و چند روزی بر حسب

۱- سید حسن تقی زاده در شرحی که در مقدمهٔ «لفت نامه دهخدا» چاپ شده ادعا کرده که این مقاله را او بخواهد دهخدا نوشته است ولی هیچیک از محققین این ادعا را جدی نگرفته‌اند و همهٔ آنها از خود دهخدا دانسته‌اند.

۲- رجوع شود به همان مقالهٔ «دفاع» در شماره ۷ و ۸ مورخ ۲۱ جمادی الآخر ۱۳۲۵.

۳- رجوع شود به ستون «چرند بزند» شماره ۱۴.

«ضرورت و مصلحت!» صورت می‌گیرد. در شماره ۱۵ که پس از یکماه و نیم توقیف منتشر می‌شود می‌خوانیم که چون روزنامه به «امر مجلس» توقیف بوده باید به حکم آن احترام و گردن نهاد. در شماره ۲۰ نیز که با یکماه و نیم فاصله از شمارهٔ قبلی بیرون آمد. می‌خوانیم که و علت دیگر تاراج شدن و شکستن در و پنجرهٔ اداره و تغییر مکان و تهیهٔ اسباب کار بوده» و بالاخره در شماره ۲۶ نیز که پس از یکماه و نیم فاصلهٔ زمانی انتشار می‌یابد اینطور عذر تقصیر خواسته شده است:

اعلان از طرف اداره

خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم، گذشته از اینکه نگارندهٔ محترم جناب آقا میرزا علی اکبرخان ناخوش سخت بودند نظر بپاره‌ای از مصالح راجع به دوام جریده، تعطیل موقتی نیز مقتضی بوده...

قاسم ولی هیچ عذر تقصیر و هیچ بشارت و وعدهٔ انتشار منظم روزنامه مانع از آن نمی‌شود که توقیف‌ها و تعطیل‌ها تکرار نشود. سرانجام با کودتای محمدعلیشاه در تاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ سرنوشت و زندگی روزنامهٔ صور اسرافیل به‌مراه مدیر آن جهانگیرخان شیرازی به آخر می‌رسد: روزنامه با ۳۲ شماره و مدیر آن با ۳۲ سال، و هنوز در آغاز راه!

* * *

روزنامه صوراسرافیل چه در شکل و شیوه بیان و چه از لحاظ محتوای اصیل و تکامل یافته‌پیشنانترین متفکران مشروطه است. کلامش ساده است و در بیان جدی و طنز آمیز خود، هر دو می‌کوشد تا حد گفتگوی ساده مردم کوچه و بازار پائین بیاید، حتی به اعتباری ایجاد سبک می‌کند. از آنجا که هوا خواه نشر دانش در میان مردم است، استفاده از زبان ساده را ضروری می‌داند و فقدان چنین زبانی را در ادبیات و نوشته‌ها یکی از علل جهل عوام می‌شمارد. می‌نویسد: «علمای ما... مطالب حقه خود را بزبان عوام ندوین نکرده و نشر ننمودند. همه کتب معتبره علمی دینه ما بزبانی نوشته شده که جز امثال خودشان کسی بحل آنها قادر نبوده و سایر مسلمین از استفاده و استفاده از آنها بی بهره بودند... با وجود اینکه... در تمدن اسلامی «ابن سینا»ها، «ابن رشد»ها، «ابن ماجه»ها، «ابن طفیل»ها، «غزالی»ها، «نصیرالدین طوسی»ها، «بهائی»ها، «ابن خلدون»ها، «ابن بطوطه»ها، «مفید»ها، «طوسی و طبرسی»ها، «شهید اول» و «علامه حلی» و «مجلسی»ها ظهور نموده و عالم معارف دینه را مدیون خدمات و موهبت زحمات خود کرده‌اند ولی آنچه از معارف اسلامی کشف کرده و استنباط نموده و با زحمات دراز اندوخته‌اند همه را در رساله غامض به همدوشان اخلاف خود ودیعت گذاشته‌اند. آنچه «شهاب‌الدین سهروردی» نوشته فهمش را به «ملاصدرای شیرازی» حواله نموده، از «تهافت الفلاسفة غزالی» و «تهافت التهافت ابن رشد» فقط «ابن رشد» و «غزالی» سردر می‌آورند، و «فصوص الحکم» را

بعد از قرن‌ها باید يك شارحی پیدا شود... مقصود آنکه سواد مردم ایران حالا، در صورت میل با استفاده از معارف مذهبی، کتاب آسانی پیدا نمی‌کنند...»^۱

در این باره اشاره بیک عبارت طنز آمیز که در سرمقاله شماره ۱۴ آمده بیفایده نیست. توضیح آنکه در شماره ۱۲ روزنامه مقاله‌ای در باب ناگزیری ارتقاء و کمال انسان نوشته شده که مضمون آن مورد پسند آخوندهای قشری نبوده و نویسنده را دوباره تکفیر کرده بودند. روزنامه در دو شماره بعد به طنز می‌نویسد سبب تکفیر، زبان و سبک آن مقاله بوده زیرا «مقاله مزبور تنها منقصتی که داشت این بود که نتوانسته بود حقایق حکمتی اسلامی را با عبارات «وصاف» و «دره نادری» بنویسد و سبک جدیدی در انشاء پیش کشیده بود و خود این معنی بیش از هر چیز بدعتی گویا نمود بالله در دین بوده»^۲ است.

در یکی از «چرند پرند»ها، زبان ترجمه‌ای آخوندها را بیاد مسخره می‌گیرد و آنرا به زبان عبری تعبیر می‌کند: نامه‌ای بزبان عربی به اداره روزنامه رسیده است، آنرا به «شیخ جلیل القدرفاضلی» می‌دهند که به فارسی ترجمه، و یا بقول خودش «تجربه» کند. اینک قسمتی از این ترجمه که بقول نویسنده «چرند پرند» بیشتر به عبری می‌خورد تا به فارسی:

«ای کاتبین صوراسرافیل، چه چیز است مر شمارا که نمی‌نویسید

۱- صوراسرافیل دوره‌ی اول، شماره ۷ و ۸، ص ۹

۲- سرمقاله شماره ۱۴، ۱۰ شعبان ۱۳۲۵

جریده خودتان را همچنانکه سزاوار است مرثما را که بنویسید آنرا، و چه چیز است مرثما را با کاغذ لوق و مردان و تمتع از بائسات در صورت یقین بعدم حفظ مرثمه مرعده خود را و در صورت دیدن ما آنان را که الان از حجره دیگر خارج شده اند، حالکوینگه می‌توانید بنویسید مطالبی عداای آنها را.

پس به تحقیق ثابت شد ما را بدلائل قویمه بدرستیکه آنچنان اشخاصی که می‌نویسند جرائد خود را مثل شما آنانند عدوما، وعدو- های ما آنانند البته عدو خدا...»^۱

چنانکه دیده می‌شود در همان مقاله که علما را به نوشتن کتاب آسان تشویق می‌کند خود کلمات و اصطلاحاتی بکار می‌برد که در نظر فارسی نویسنده و فارسی خوان امروز قلبه می‌نماید و این امر خود نشان می‌دهد که زبان «عالمانه» در آن دوران تا چه حد بر ادبیات ما مسلط بوده است. با اینهمه صور اسرافیل مقالات ساده، که بر راحتی آنها را می‌توان امروز خواند، فراوان دارد و بخصوص مقالاتی که زیر عنوان «چرند پرند» نوشته می‌شد زبانی بسیار ساده دارد، به نحوی که هر بیسواد و عامی نیز می‌تواند مطالبی را که به آن زبان نوشته شده بر راحتی بی‌لغد، اینهم یک مثال:

«خراب بماند ده. راستی راستی آدم دهاتی خیلی بی‌کمال میشود، خیلی بی‌معرفت میشود. واضح تر عرض کنم آدم دهاتی دور از جناب، دور از جناب، بی ادبی میشود حیوان درست و حسابی است... مثلا

۱- صور اسرافیل شماره ۱۶

همچو بگیریم آدم صبح تا شام بیفتند عقب گاو، گوسفند، بز، میش، دور از رو، مثلا عقب الاغ. شب تا صبح هم با همین ها سرو کله بزنند دیگر همچو آدمی چه خواهد شد؟... شب از مزرعه برمیگردند، نان ساجی را میریزند نوری اشکنه قورمه، یک گاو دوش هم آب چشمه را میگذارند پهلوش. حالا ببین به چه په‌په میخورند، که والله، هیچ حاجی شیخ هم سینه جوجه و افشرد آب لیمو را بآن لذت نمیخورد. بعد از شب هم جمع میشوند دور هم. چه خبر است؟ شب نشینی. زنکه شب چره بیار. یک لاول ستول نخود، یک جوال گندم برشته را میریزند روی کرسی. حالا بیا ببین او یارقلی که تازه تره بارش را در شهر فروخته و به ده برگشته چه شیرین زبانی‌ها می‌کنند...»^۱

چنانکه دیده می‌شود این ستون با زبان طنز نوشته شده، طنزی که از لحاظ بکار بردن زبان مردم عادی و همچنین محتوای سیاسی و اجتماعی خودش بی‌سابقه است. این طنز با نیش و نوش همراه است، می‌تازد و می‌گزد ولی بیدار و امیدوار می‌کند. از نفرت و کین نسبت به استبداد و ارتجاع و عشق و مهر به مردم خرده‌پا سرشار است. در این طنز از شکست و یأس نشانی نیست بلکه پیش‌تازنده و مبارزه‌جو است. فریاد همه را درمی‌آورد: کهنگی و کهنه پرستی را از درد، و ترقی و نوجویی را از شغف. محتوی این طنزها حیات روزانه همه طبقات جامعه است و زبانی که بمنظور بیداری و حرکت توده‌ها در آنها بکار رفته زبان ساده‌ترین مردم و حتی روستائیان است، و از این رو

۱- «چرند پرند» شماره ۷ و ۸، ص ۱۴

بی سبب نیست که ستون «چرند پرند» اینهمه خواهان دارد .

در مسئله زبان، در مورد ترجمه کلمات و اصطلاحات فرنگی نیز، روزنامه صور اسرافیل نظری دارد که شنیدنی است: «هراساس مخصوصی معلومات مخصوصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه می خواهد . به واگنچی ، ساربان نمی توان گفت، و تلگراف را پروانه و برید نمی توان نامید ، و گرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز می شویم ... مثلا در کتابهای لغت سلطنت‌های مشروطه ... دو کلمه هست که اینطور می نویسند: «رآکسینرا» و «کنسرواتور»^۱ و آنرا به هواخواهان «پتیک» و امور معاشیه قدیمه ترجمه می کنند و این دو کلمه غیر از لغت مستبده است که ما داریم ... هواخواهان وضع قدیم در امور همیشه و «پلتیک» مستبد نیستند ... لیکن میل به بقای وضع قدیم با افلاحت حاضره دارند ... نویسندگان معاصر ما و خاصه پرنس ملکم خان این دو کلمه را به لفظ کهنه پرست ترجمه کرده اند.»^۲

در روزنامه صور اسرافیل معمولاً شعر چاپ نمی شود و از چندتائی هم که هست، جز دو تا که به سبک کلاسیک سروده شده اند، بقیه شعرهای تصنیف واری است که به زبان عامیانه و به شکل طنز استهزا گفته شده اند. دو شعر کلاسیکی نیز که در این روزنامه آمده

۱- رآکسیونر Réactionnaire مرتجع.

۲- Conservateur محافظه کار.

۳- سرمقاله شماره ۱۴ صور اسرافیل.

یا قصیده «وطنیه» بوده و یا درباره مجلس و مشروطه و مردم سروده شده که از نظر مضمون کاملاً تازه نگاری دارند. نظر روزنامه را در این باره زیر عنوان «تجدید حیات ادبی» چنین می خوانیم:

«هرچند که شعر و شاعری در دوره های اخیر و تاریخ ما قباله تقاضا و اخازی سفله قوم شده باشد از باب خبوت مطلعند که همیشه علما و حکمای اولین طبقه دلم دنیا شعرای نخستین درجه هر مملکت بوده اند...»

و این معنی نیز بر احدی پوشیده نباشد که در این چهار پنج قرن اخیر تاریخ ما که ولترها، دبدهوها، شیلرها، باکنها، بوشکینها، شاتوبریانها، هوگوها و هزاران ادیب و شاعر دیگر عالم ادبیات ملل اروپا را نهایت غنی نموده و پایه نظم و نثر را در تجسم افکار دقیقه بشری و تصویر حقایق لطیفه وجود به حد نقاشی «رافائیل» و حجاری «میکلانژ» ترقی دادند ادبیات ما عموماً و شعر و شاعری خصوصاً در درجه توقف، بلکه تنزل بوده و ادبای ما جز تقلید بی تصرف قدما و جابجا کردن الفاظ شعرای «کلاسیک» بیش بکاری نپرداختند... فن شعر بدون يك نقطه تغییر در همان مجرای اولیه خود سیر می نمود و سبکی تازه یا خیالی آزاد به هیچ نوع روی کار نمی آید».

روزنامه پس از این بحث قصیده ای از «حاج سید نصرالله وکیل

مجلس شورا» چاپ می کند با مطلع:

۱- شماره ۲۸ صور اسرافیل.

۲- شماره ۲۷ صور اسرافیل.

«بارب چه بود مجلس شورا را کز غم فسرد خضاطر شیدا را»
که معلوم است نظر به مضمون یا بقول خودش «خیال آزاد»
آن دارد. اما چند شعر از خود دهخدا، صرفنظر از مضامین تازه،
قالب‌ها را نیز شکسته است. به‌رحال شاید اینکه صور اسرافیل شعر
خیلی کم دارد علتش فقدان شعر نو و سیاسی بوده است.

اما در مورد محتویات صور اسرافیل سخن بسیار می‌تواند
باشد. گفته شد که یکی از هدف‌های روزنامه «معاونت روستائیان و
حمایت فقرا و ضعفا و کارگران» است. در دفاع و حمایت از دهقانان
و کارگران، از یکسو به نشر اخبار مربوط به اعتصابات «عملجات»
و شورشها و زد و خورد‌های «رعایا» می‌پردازد و ازسوی دیگر به
تفصیل و توضیح درباره‌ی ترقی‌ترین نظریات زمانه درباره‌ی این دو گروه
می‌پردازد.

درباب دهقانان می‌نویسد: «اولین وسیله تولید و ازدیاد ثروت
توسعه فواید فلاحت است، و توسعه فلاحت بدون یک ذره نتردید
بسته به اطمینان کامل رعیت به انتفاع از منافع دسترنج خود می‌باشد..
برای جلوگیری از فقر عمومی و فساد اخلاق مسری بلاشک تنها
مالك بودن رعیت در آن قسمت زمین که زحمتش را به عهده گرفته
بهترین علاج مجرب و آخرین دواي منحصر است.^۱» و باز هم در
جای دیگر ضمن اشاره به قطعیت وقوع انقلاب‌های دهقانی اضافه
می‌کند که: «برای سد راه همه انقلابات شدنی، برای آبادی مملکت

۱- شماره ۱۸ صوراسرافیل.

از طریق فلاحت... علاج منحصر همین است که رعایای ایران در همان
قسمتی که زراعتش را به عهده گرفته‌اند مالك و صاحب اختیار باشند.^۱
البته «مقصود... این نیست که صاحبان املاك یکباره از حقوق مالکیت
و قیمت اراضی خود «بی بهره بمانند» بلکه باید به تشکیل بانک زراعی
ملی» دست زد. مالکین املاك خود را «به بیع نسبه با تنزیل عادلانه و
دریافت قیمت آن بطور استهلاک» به این بانک می‌فروشند و بانک «این
املاك را به سهام کوچک تقسیم کرده و به همان بیع نسبه به‌نسبت سنواتی
به رعایای محل خواهد فروخت.»^۲ می‌گوید اگر این کارها به رضا
انجام نشود «ضرورت اصلاح و احتیاجات مملکت و حقوق طبیعی
انسان بلاشک به‌سرعتی هرچه تمامتر رعایای ایران را از قید این ذلت
و مملکت را از این فقر و بدبختی رها خواهد نمود.» و «همان روز که
لطیفه حکم محکم «الزرع للزارع و لوکان غاصبا» را حواس دقیقه
فرزندان اسلام درک کرد همان روز هم بلافاصله باید يك شورش
عمومی حقه رعایای ایران را از شمال به جنوب و از مشرق تا مغرب
منتظر بود.» و با امید و خوش بینی کامل می‌افزاید که «عقلای دنیا که
از فقر، بدبختی، و فلاکت مالایطاق رعایای امروزی ایران مستحضرند
می‌دانند که این خیال به سرعت برق و باد بعد از چند ماه در تمام
کوره‌های ایران منتشر شده و این اجحاف و تعدی تصور نشدنی در

۱- شماره ۱۹، ۲۸ سوال ۱۳۲۵.

۲- شماره ۱۷

۳- رجوع شود به شماره ۲۱ صوراسرافیل.

تحت هر حکومت که باشد از ایران بر طرف خواهد شد...»
در جواب مخالفان و مدعیان گوناگون جواب‌های قانع‌کننده دارد:

اگر ادعا می‌کنند که فقرمادی دهقانان سبب خشک شدن قنات‌ها و بایر ماندن زمین می‌شود، می‌گویند: «جای این نقرصه را اجبار ناشی از احتیاج رعایا، و اختیار حاصل از غنای ارباب پر می‌کند... آنکه برای رفع حوایج ضروری حیات دست بعمل می‌زنند خیلی گرمتر، چسبیده‌تر و حاضرتر است از کسی که برای مزید تجمل و تکثیر زواید زندگی کار می‌کند. رعیت پول می‌دهد، به کار می‌پردازد برای اینکه عیالش لخت، اولادش گرسنه، و خودش در مقابل مسئولیت‌های طبیعی خود شرمسار نماند، اما ارباب برای اینکه اسب‌های قرباغیش را به روسی و شکل بیضی اسنخرش را به مارپیچ و گل‌های «مینا» و «داودی»- اش را به «سنبل» هلندی و «کاملیا» تبدیل کند. آیا کدامیک از این دوه آباد کردن زمین محتاج‌تر و به حاصلخیزی آن مجبورتر است؟»

اگر مدعی می‌شوند که فقر معنوی دهقان سبب نکث تولید و مانع آبادانی خواهد شد جواب می‌دهد: «من... بیشتر از هر کس معتقدم که رعیت ما امروز... هر نوع رذالت را بر علو نفس ترجیح می‌دهد. اما ببینیم که منبع این سیئات اخلاق همان مظلومیت و محرومیت آنها و تسلط و اقتدار مالکین نیست؟ و آیا برای رفع همین فساد اخلاق مجبور نیستیم که آنها را آسوده‌تر و غنی‌تر نگاهداریم؟»

۱- شماره ۱۹

۲- شماره ۳۰، ۲۳ ربیع‌الآخر ۱۳۲۶.

بالاخره اگر مدعی بر آنست که اصلاحات ارضی خوب اما زود است و باید اصلاحات اجتماعی را به بعد از استقرار تحولات سیاسی موکول کرد با استدلالی محکم در برابر او می‌ایستد و تجربه تلخ ملت‌هایی را که چنین کرده‌اند مطرح می‌سازد: آزادی‌های سیاسی از نوع خاص و «قید قوانین موضوعه عده سرمایه داران بزرگ و مالکین عمده را زیاد کرده و به سلطه و اقتدار اغنیا و محرومی فقرا کمک می‌نماید. پروباز: «قانون در ضمن هزاران فوائد عام المنفعه بلاشک تسلط اغنیا، عبودیت فقرا و اجتماع اموال دیشت را در مراکز معین محافظت کرده، آقشائی يك قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند.»

بعقیده ما از همین دقیقه حاضر» باید به اصلاحات اجتماعی دست زد و آن راه مرحله‌ای پس از انجام اصلاحات سیاسی و انگذاشت «چه آزمایش‌های پیش قدمان این راه، صریح به ما می‌گوید: که فرزندان ایران اگر بخواهند اصلاح امور اجتماعی خود را عقب تصفیه مسائل سیاسی و روحانی خود بیندازند گذشته از اینکه موازنه ملی خود را در ترازوی دنیا مدتها گم می‌کنند، بر زحمت و مشقت اخلاف خود نیز میلیونها دفعه می‌افزایند»، و وضع ایران امروز نیز دقیقاً چنان است که مانعی بر سر راه اصلاحات اجتماعی در آن وجود ندارد چه «مذهب اسلام اوفق همه مذاهب عالم با «سوسپالیزم» و قلت عدد سرمایه داران ما نیز برای پیشرفت هر نوع اصلاح مقاصد اجتماعی

مستعد می‌باشد.^۱

نویسندگان روزنامه، مانند مشروطه خواهان اصولی، که از تجربه فرنگیان در زمینه نظام حکومتی بهره می‌گیرند در زمینه مسائل دیگر مربوط به معیشت و حیات نیز در استفاده از تجربه فرنگی اصرار می‌ورزند: «بهر جلدی و چابکی که ممکن است برای ما لازم است علوم اقتصادی، فنون مالیه و اداری فرنگی‌ها را سرمشق دوام و بقاء نمونه زندگی و مسطوره حیات سیاسی قرار دهیم.

اگر این تصدیق و اعتراف در عقل و کله ما متمکن شد آنوقت علاج هر مرض صعب العلاج ملک برای ما به آسانی و راحتی مسافرت با واگن‌های برق و کشتی بخار خواهد شد.

اینکه تا بحال در مقابل هر نوع اصلاح عاجز و در برابر هر قسم نظم و ترتیب متحیر مانده‌ایم علت همین است که هنوز فساد و هرج و مرج اعمال مندرسه خود اعتراف و به صحت اصول حیات عصر حاضر تصدیق نکرده‌ایم.^۲

البته منظور از اعتراف به فساد و اندراس نظام کهن و پذیرش «صحت اصول حیات عصر حاضر»، آن نیست که خساک قدم فرنگی جهانخواره را توتیای چشم کنیم بلکه این پذیرش و آن اعتراف آگاهی ما را نسبت به ماهیت استعمار بیشتر و نحوه مقابله با آن را روشن‌تر می‌کند.

نویسندگان روزنامه خود نیز به شگردهای کار استعمار، از همین راه واقف شده‌اند و معتقدند که تنها نظام مشروطه و اصلاحات اجتماعی است که می‌تواند جلوی سلطه استعمار را بگیرد. یکبار سفیر عثمانی به بهانه‌ای روزنامه را مورد عتاب قرار می‌دهد و روزنامه از قول یکی از «طلاب علوم دینی» خطاب به سفیر جواب می‌دهد که: «چشم از خواب غفلت بگشائید و پنبه جهالت از گوش بیرون کنید. امروز مثل دیروز نیست، فردا نیز با روزنسی ماند. امروز اروپائیان بر ممالک رخنه کرده و گروه گروه می‌آیند؛ یکی باسم تجارت اموال ما را از کفمان می‌رباید و ما را به خود محتاج می‌کند، دیگری بعنوان سیاحت اسرار مملکتی ما را کشف کرده و خیالها برای ما می‌پزد، یکی دیگر باسم دعوت بدین خود در کشور ما رخت اقامت می‌افکند. مقصود عمده و غرض اصلی همه خوردن ممالک ما مسلمانان است. اگر بهوش آمدیم چه بهتر، اگر نه شما را لقمه صبح کنند و ما را لقمه عشا.»^۱

شاید بنظر عجیب بیاید که روزنامه‌ای در ماههای اول سال ۱۹۰۷ مسیحی در ایران، این چنین و با این کمال و آگاهی از اصلاحات اجتماعی و سیاسی سخن بگوید ولی با توجه به اینکه روزنامه و نویسندگان آن از جنبش‌های آزادیخواهانه جهان کسب خبر می‌کنند و بویژه ناظر انقلابات بورژوا دموکراتیک روسیه‌اند و با سوسیال دموکراسی آن پیوند نزدیک دارند قضیه روشن می‌شود. آنها می‌کوشند تا با نقل مقالات مطبوعات جهان و اخبار انقلابی، مردم ایران را از انزوای سیاسی

۱- شماره ۲ صور اسرافیل.

۱- شماره ۲۹، ۱۲ ربیع الآخر ۱۳۲۶.

۲- شماره ۲۱، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵.

و فکری بیرون بکشند.

نمونه این کار نقل يك مقاله کامل از روزنامه «ارشاد» چاپ قفقاز است که به تفصیل درباره پنج فرقه یا «پارتی» روسیه از راست تا چپ سخن گفته و مسلک هر کدام از آنها را توضیح داده است:

«هر يك از این فرقه‌ها دارای طرفدارهای مخصوص و نقطه نظر معین می‌باشند؛ بعضی کهنه پرست، یعنی استبداد و اسارت دوست و برخی هوا خواه وضع جدید، و جمعی شورشی و طایفه‌ای پادشاه دوست و قانون پرست می‌باشند.» اینک دو نمونه از این احزاب:

راست‌ترین آنها «مستبدین یا «چرنوسوتین نی» فرقه‌ای هستند که می‌گویند: بهتر از اصول‌داری کهنه روسیه تصور اصولی نمی‌توان کرد. مستبدین و اشخاصی را که مایه انقلابند دفع کردن لازمست. این آشوب طلبان بیشتر از شاگردان دارالفنون و کارگران (نوکر و عملجات کارخانه) و یهودی‌ها تشکیل می‌شوند. . . . مللی که غیر از ملل اصلی روسند نیز در آشوب طلبی پیروی اشخاص سابق الذکر می‌کنند. این انقلابات بواسطه پولهاییکه از اجانب می‌رسد شعلور می‌گردد باید حکومت و نظمی و ملت روس طوایف مزبور را بفشرد و دفع کند. پادشاه مالك الرقابست، هر چه می‌خواهد بکند، اختیار با اوست. برای اومانعی نیست. جمیع اختیارات باید در دست پلیس و حکومت باشد، ملت نباید باین کارها دخالت بکند. مللی که اصلاً روس نیستند و خصوصاً یهودی‌ها دشمنان روسیه می‌باشند، دست‌این طوایف را کوتاه کردن واجب است. انتخاب لازم نیست، کارها را خود حکومت

متکفل می‌شود. دهانی‌ها بایستی از زمین بی بهره باشند، اینها خودشان میل ندارند که صاحب زمین باشند، بآنها یاد می‌دهند و بیچاره‌ها را از راه بیرون می‌کنند، مفسدین را باید تنبیه کرد. مسئله کارگران حرف پوچی است، نباید اعتنا کرد. آنهائیکه در میان ملت افکار متنوعه انتشار می‌دهند دشمن دولت و ملت روس می‌باشند علت کم شدن کسب و کار، یهودیها شده‌اند، اگر این طایفه دفع بشوند همان خیر و برکت قدیم برمی‌گردد. تعلیم و تربیت باید موافق کتاب مقدس انجیل باشد، باید اشخاصی که در مکاتب روس چیزهای دیگر سوای اینرا طالبند بقوه جبریه دفع کرد، در مواقعی که امور عدلیه زورچوب و شلاق را لازم ببیند و بدون محاکمه آویختن و کشتن ضرورت پیدا کند البته باید معمول شود.

طرفداران عقیده مزبوره (کهنه پرستان) در هر نقطه روسیه موجود... می‌باشند... و چپ‌ترین آنها: فرقه موسوم به «اجتماعیون

.
.
.

مملکت، کسب و کار باید عمومی و اجتماعی شود، هیچکس نمی‌تواند شخصاً صاحب مال و تجارت باشد، همه چیز مال همه کس است، همه آزاد و برابر و برادرند باید فقرا و کارگران را از این معنی مطلع کرد و آنها را به مقابله حکومت و اصول معیشت حالیه برانگیخت. به هیئت اجتماع یا تک تک باید هجوم کرد. آشکارا و پنهانی باید استعمال

اسلحه نمود، اشخاصی را که باین طایفه ضرر می‌رساند باید کشت و دفع کرد. مسلک ما به صلح و آرامی اجرا نخواهد شد، از اینرو مجبوریم

 حق انتخاب بدون تفاوت مال همه است، آزادی دین، کلام و اجتماعات را هیچ قانونی محدود نمی‌تواند کرد. زمین مال همه است. کار روزی هشت ساعت نمی‌تواند باشد. زندگی و راحتی عملجات را باید در زمان پیری تأمین نمود. باید قواعد اداره مالیه عوض شود، رسوم گمرکی تخفیف یابد، تنها از واردات مالیات بگیرند. باید به شرکت‌های عملجات کمک کرد. تحصیل ابتدائی برای همه کس فرض و مجانی است. حکومت نباید به دین و عبادت دخالت کند، عبادت کاری شخصی است. در مواقع خودش بطور همیشگی قشون نباید نگاه داشت، چونکه نگاهداشتن قشون اسراف و بر ملت بار سنگینی است»^۱ . . .

در چندین شماره پیاپی می‌بینیم که جریان تشکیل و انحلال «دوما»ی روسیه، صدور اعلامیه «ویبورگ» از جانب نمایندگان مخلوع مبنی بر تحریک مردم روسیه به عصیان، و دفاع قهرمانانه بعضی از آنان در دادگاههای فرمایشی نزاری بتفصیل چاپ شده است. در چاپ دفاعیات، بویژه تأکید می‌کند که «نقل قسمتی از استنطاقات اشخاص معظم برای فداکاری و کلای هر قوم و جانبازی نمایندگان هر ملت

۱- شماره ۲۸ صور اسرافیل.

در راه ایفاء وطن بهترین نمونه و نیکو ترین سرمشقی است.»^۱ سپس از قول «کوکوشکین» نماینده شهر مسکو در دادگاه کذائی چنین نقل می‌کند: «ما خواستیم روسیه را در عداد ممالک آزاد داخل کنیم... ما در صدر بودیم وطن خود را خوشبخت نمائیم [ولی دولت دوما را منفصل کرد]. در معنی حکم انفصال همان اعلان جنگ بود. ما هم در مقابل این اعلان جنگ بنوسط اعلان «ویبورگ» به ملت اجازه دفاع دادیم. . . ما مقصر نیستیم ولی اینرا هم بدرستی مسبقیم که همیشه مغلوب گناهکار است و نیز مستحضریم که ما را مجازات خواهند داد ولی ما مدتی است که خود را برای آن مستعد و حاضر کرده‌ایم.»^۲ «رامی شویلی یکی دیگر از وکلای دوما . . . می‌گوید... ما را اینجا نطلبیده‌اند برای اینکه چرا عقاید آشوب طلبانه داشته‌ایم، بلکه برای آن خواسته‌اند که چرا در برابر دولت با این جرئت و جسارت مقابلی نموده‌ایم... این مبرهن است که شما به ما مجازات خواهید داد و ما هم از تحمل آن ناگزیریم ولی باید بشما بگویم که... من به روشنی آفتاب می‌بینم و می‌گویم که چاره دولت همراهی به ملت است و در صورت امتناع بی هیچ تردید روزگار او را مجبور به این همراهی خواهد کرد.»^۳

باین ترتیب روزنامه ضمن برقراری يك پیوند جهانی با جنبش‌های

۱- شماره ۲۵.

۲- شماره ۲۵.

۳- شماره ۲۶.



میرزا قاسم خان سور اسرافیل

آزادبخواهانانانانان بقول خودش «بهترین نمونه و نیکوترین سرمشق» را به «وکلای قوم» و «نمایندگان ملت» عرضه می‌کند و نیز از همین طریق است که روزنامه می‌کوشد بردانش سیاسی و اطلاعات اجتماعی خوانندگان خود بیفزاید. بعلاوه دقیقاً با الهام از این نمونه‌هاست که مشروطه‌طلبان صدیق و فداکار ایران، و از جمله نویسندگان روزنامه در آستانه کودتای ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ خود را برای جانبازی آماده می‌سازند تا برای آیندگان «بهترین نمونه و نیکوترین سرمشق» باشند. سه روز بیشتر به کودتا نمانده بود که نویسندگان صور اسرافیل در سرمقاله روزنامه خطاب به «برادران قزاق و سرباز خود» چنین نوشتند: «اگر شما در قلب خودتان اینقدر از بی‌رحمی و سنگدلی سراغ دارید که... برادران دینی خود و... پیشوایان دین را هدف گلوله کنید اینرا بدانید که... ما هم از... جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوئیم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی‌دین‌ها شدیم زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید. ما می‌خواهیم با بدن‌های خود زیر سم اسبان آنها را نرم و مفروش کرده و زمین طهران را برای تشریفات مقدم این مهمان‌های تازه رسیده از خون‌گلی خود زینت دهیم و به آن برادرهای مهربان بگوئیم و افتخار کنیم که ما هم پیش صفان شهدای راه آزادی...»^۱

۱- شماره ۳۲ صور اسرافیل. گروهی احتمال می‌دهند این مقاله بقلم

میرزا جهانگیرخان باشد. رجوع کنید به: مهدی ملکزاده، تاریخ مشروطیت

ایران (تهران: ۱۳۲۷ - ۱۳۳۵) ج. ۱. ص. ۶۱۴

چنین بود سرگذشت، نظرات و شبوه‌های کار روزنامه‌ای که در اوج کشاکش مشروطه و استبداد شخصیتی مستقل و برجسته و عنوانی جاودانی یافت.

* * *

اما نام روزنامه «صور اسرافیل» همیشه با نام سه تن همراه بوده است: میرزا قاسم خان تبریزی، میرزا علی اکبر خان قزوینی و میرزا جهانگیرخان شیرازی. از این سه، یکی سرمایه‌گذار، دیگری سازمانده و اداره‌کننده و سومی نویسنده اصلی روزنامه بود. معلوم نیست که این سه تن چگونه بایکدیگر ارتباط یافته‌اند ولی معلوم است که چگونه از یکدیگر جدا شدند: اولی به کرسی وزارت بالا رفت، دومی در گوشه عزلت نشست، و سومی به خاک خونین افتاد.
از میرزا قاسم خان تبریزی شروع کنیم:

میرزا قاسم خان صور اسرافیل

با نام روزنامه صور اسرافیل به یاد سرمایه‌گذار آن می‌افتیم که نامش میرزا قاسم خان تبریزی بود و بعدها در دوره ساجد احوال کلمه «صور اسرافیل» را بعنوان نام خانوادگی بخود اختصاص داد. او در سال ۱۲۵۸ شمسی در تبریز به دنیا آمد. مستوفی زاده بود ولی در عریضه‌ای که به سید محمد طباطبائی می‌نویسد و می‌خواهد که او بر جعفری بودنش صحه گذارد خود را «نواده شیخ محمد باقر مجتهد» معرفی میکند. از شانزده سالگی وارد خدمات دولتی شد و با

مظفرالدین شاه به تهران آمد و در اینجا سررشته دار آبدارخانه و مأمور خرید وزارت ابنیه بود و منشی همایونی هم شد. با درگیری جنبش مشروطه، مشروطه خواه شد و سرمایه صور اسرافیل را تأمین کرد. بدنبال کودتای محمد علی میرزابه اروپا رفت و پس از استقرار مشروطه دوم وکیل مجلس شد که وکالتش تا دوره چهارم نیز ادامه یافت.

در آبان سال ۱۳۰۲ در کابینه سردار سپه کفیل وزارت کشور شد، و در ۱۳۰۷ در کابینه مخبر السلطنه به وزارت پست و تلگراف رسید که تا سال ۱۳۱۱ وزارتش دوام یافت. میرزا قاسم خان صور تاهنگامی که به کار است همچنان در مقامات عالی باقی است: گاه شهردار تهران، زمانی فرماندار اصفهان و روزی هم استاندار گیلان است تا سرانجام در ۱۸ بهمن ۱۳۲۷ خرقه تهی می‌کند. میان ۱۲۵۸ و ۱۳۲۷ که سال زادن و مردن اوست بیش از ۶۹ سال نیست ولی مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران می‌نویسد: «در سن هفتاد و اندی در گذشت و چون غالباً وارد کار بوده معلوم می‌شود که مرد زرنگی بوده است.»^۱

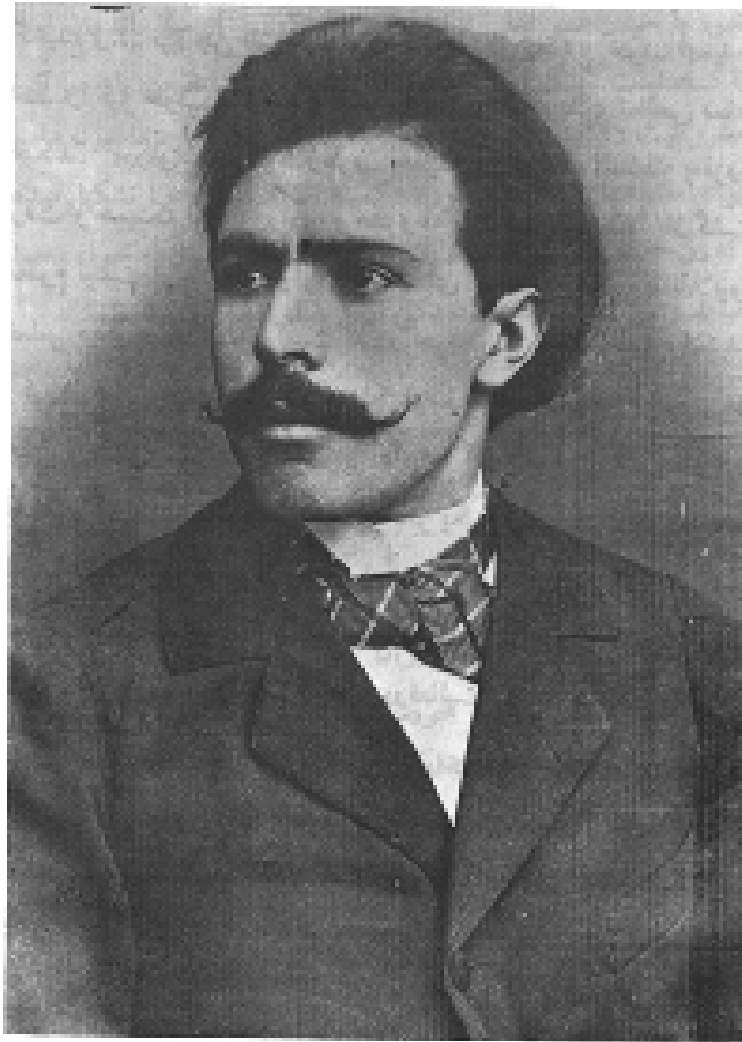
دخو

نام مردی است که در زیر مقاله‌های جدی روزنامه صور اسرافیل علی اکبر دهخدا امضاء می‌کرد. میتوان تصور کرد که این نام در ادبیات فارسی بعنوان بنیان‌گزار طنز نوباتی بماند. او در سال ۱۲۹۷
۱- مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران در قرن ۱۳، ۱۴، ۱۵ هجری
(تهران: زوار، ۱۳۵۰) ج. ۵، ص. ۱۷۹

هجری قمری در تهران به دنیا آمد و در ۷ اسفند ۱۳۳۲ شمسی ، پس از ۷۶ سال زندگی پر آشوب در همین شهر درگذشت. پسرش از مردم قزوین بود و پسرش هنوز ده ساله بود که مرد. زبان عربی و علوم دینی را در کودکی پیش شیخ خلامحسین بروجردی، که یکی از فضلاء عصره بود یاد گرفت و فارسی و علوم دنیائی را در مدرسه سیاسی ، چون زبان فرانسه می دانست بعنوان منشی سفیر ایران در بانکان مشغول کار شد. پس از مدتی اقامت در اروپا و تکمیل دانش خود در آستانه اعلام مشروطیت به باکو و از آنجا به وقت آمدن بعد در تهران نویسنده اصلی صوراسرافیل شد. بیشتر صفحات این روزنامه چه به صورت شوخی و چه جدی با نوشتههای او پرمی شد. مقالات جدی او نشان وسعت و کمال دانش او و منعکس کننده روح ترقی طلب و پرعاشجوی او بود. او نیز مانند همراز شهیدش عضو هیئت اجتماعیون عامهون تهران و نیز عضو دکتیته انقلاب ملی است. هنگامی که نیروی استبداد بر تهران مسلط می شود در سفارت انگلیس پست می نشیند و از آنجا به اروپا می رود ، در ایسوردون سوئیس شماره صوراسرافیل را با سرمایه یکی از همزمانانش بنام معاضد السلطنه (پیرنیا) منتشر می کند . مدتی میگذرد ، به استانبول می آید و در اینجا با کمک عدهای از ایرانیان روزنامه ای بنام «سروش» بنامی نهاد که تا پانزده شماره درام می کنند. در سال ۱۳۴۷ ق. نیروی آزادی پیروز می شود و محمدعلیشاه به زیر سایه حامی خارجیش پناه می برد و علی اکبر دهخدا به وکالت مردم کرمان در مجلس دوام انتخاب



میرزا علی اکبرخان دهخدا



سرزا جهانگیر خان سواد ابراهیل

می‌شود. اما در دوران جنگ بین‌الملل اول بار دیگر مجبور به فرار و اختفا می‌شود و در میان اهل بلخیزی پناه می‌گیرند. جنگ تمام می‌شود و او که پس از بازگشت از اروپا از دسوسپال دموکراسی به رو گردانده و جانب اتحادیون را گرفته بود، وقتی به تهران باز می‌گردد کار سیاسی را یکسره کنار می‌گذارد و به کارهای فرهنگی می‌پردازد. دهخدا اگر در تاریخ سیاست هم نامی نمی‌داشت و در ادبیات ایران نامی بود که همیشه به خاطر میماند و اگر نامش با «چرند پرند» هم محشور نمی‌شد لاقلاً با «امثال و حکم» و «تذکرة نامه» که محصول دوران گوشه گیری اوست، همیشه بجا خواهد ماند. نوشته‌اند که ترجمه‌ها و تحقیقات سنگین چاپ نشده کم ندارد و لی برای اثبات بزرگی نامش در ادبیات ایران به ذکر آنها نیازی نیست.

افتخار نالمام

سرزا جهانگیر خان در سال ۱۲۹۴ ه. ق.^۱ در خانواده‌ای فقیر در شیراز به دنیا آمد. هنوز کوچک بود که بی‌پدر شد و عمه‌اش بزرگش کرد. در سال ۱۳۱۱ به تهران رفت و در دارالفنون درس خواند. و ادبیات فارسی و عربی، مخصوصاً علم نقد الشعر و عروض و قافیه را

۱- رجوع شود به مقدمه ذمه دهخدا.

۲- مهدی باسواد در کتاب شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و

۱۴ هجری (تهران: زوار، ۱۳۳۷) ج. ۱، ص. ۲۸۳ سال تولد او را ۱۲۹۲

نوشته که به احتمال نوی خط است.

خوب»، آموخت. فرصت مینویسد: «در ریاضی و نجوم ریاضتی کشیده و... نزد این فقیر مؤلف دوره‌ای منطلق دیده و خوب فهمیده، خط را نیز خوب مینویسد و شعر را نیکو میگوید، تخلص با اسم میکند. ^۱ در اوان جوانی از طرف حسبتقلی خان نظام السلطنه به قزوین رفت و همینکه ندای آزادی و مشروطه بلند شد بطهران ^۲ باز گشت. معلوم نیست از چه زمان وارد فعالیت‌های سیاسی میشود و با انقلابیون تماس میگیرد اما معلوم است که در جریان نبرد مشروطه و استبداد یکی از فعالترین عناصر است. ملکزاده نوشته «در چندین انجمن‌های علمی و سوری شریک و انباز بون» ^۳، اما آنچه مسلم است عضو فعال انجمن آذربایجان و از اینها بالاتر یکی از اعضای «حوزه مخفی اجتماعیون عامیون تهران» بوده است که وابسته به «فرقه اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز» است و با «فرقه اجتماعیون عامیون روسیه» نیز ارتباط دارد. میرزا جهانگیر خان در فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک

۱- محمدحسین رکن زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس

(تهران: اسلامیه، خرداد، ۱۳۳۸) ج. ۲. ص. ۱۵۲

معلوم نیست اطلاعاتی که از این کتاب و آثار عجم نقل شده تا چه حد صحیح است.

۲- فرصت شیرازی، آثار عجم (بمبئی: ۱۳۵۴ ق.هـ) ص. ۲۵۹

۳- رجوع کنید به جلد دوم دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (منتدرج

در شماره ۲) ص. ۱۵۴

۴- رجوع شود به صفحات ۴۰ و ۴۱ و ۸۱ و ۸۲ و ۱۳۳ چکیده

انقلاب، حیدرخان عمو اوغلی، رحیم رضا زاده ملک.

خود با حیدر عمو اغلی ارتباط نزدیک دارد و از سازماندهان فعال و آگاه است. هنگامی که محمد علیشاه برای آخرین بار سرکوبی مشروطیت را تدارک می‌بیند عده‌ای از اعضای فرقه اجتماعیون عامیون برای مقابله با او و بسیج مردم «کمیته انقلاب ملی» را تشکیل میدهند که در حقیقت مرکز تصمیم‌گیری سازمان‌های مشروطه خواه بحساب می‌آید و میرزا جهانگیر خان یکی از اعضای اصلی آن است.

علاوه بر شرکت فعال در سازمان‌های سیاسی، روزنامه «صور اسرافیل» را نیز پایه‌گذاری و اداره میکند و در آن مقاله مینویسد. جوانی است پاکباز و برای دفع شر استبداد گاه اندیشه‌هایی بی‌سابقه بخاطرش خطور میکند.

یک نمونه: «میرزا جهانگیر خسان... باین خیال افتاد که برای راندن امیر بهادر از دربار ایران یکی از شبها بطوریکه او را نیندند بخانه امیر بهادر برود و خودش را بکشد و تصور میکرد قتل او را منصوب بامیر بهادر خواهند کرد و ملت امیر بهادر را قاتل او خواهد دانست و بناچار محمد علیشاه مجبور خواهد شد یا او را تسلیم محاکمه کند یا بخارج فرارش دهد. ولی ملک المتکلمین و سید جمال‌الدین بقصد میرزا جهانگیر خان بی‌بردند و با هزار دلیل و برهان او را از اینکار باز داشتند.» ^۲

میرزا جهانگیر خان را بیشتر بنام صور اسرافیل میشناسند و با

۱- مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: ۱۳۲۷-

۱۳۳۵) ج. ۲. ص. ۲۴۵

۲- همان کتاب، ج. ۳. ص. ۲۱۰

اینکه نام او در پای هیچیک از مقالات روز نیست مشروطه خواهان قسمت اعظم مهر خود را به این روزنامه و دشمنان مشروطه عمده کین خود را به آن تار میرزا جهانگیر خان میکنند. او ظاهر اکم در روزنامه چیز می نوشته است. تنها مقالاتی که به او نسبت داده اند مقالاتی است که در شماره های ۲۰ (دومقاله) و ۳۱ صور اسرافیل چاپ شده است. حتی همین سه مقاله هم باندازه کافی شور ناسیونالیستی، روحیه پیکار-جوئی، شناخت ارزش آزادی و اعتقاد عمیق به آن، و بالاخره دانش او را نسبت به سازمانهای جدید اجتماعی نشان می دهد.

جهانگیر خان در سرمقاله شماره ۳۱ صور اسرافیل ضمن حمله تند و طنز آمیز به تدارک کودتا از جانب محمد علی شاه مصرانه اصلاح دربار را می طلبد و در صورت عدم تمکن شاه به خواستهای مردم برای سرنوشت او اظهار نگرانی میکند.

او یکی از کسان معدودی است که مورد کینه و نفرت شدید محمد علی شاه است و به همین دلیل وقتی کودتا در میگیرد و مجلس به توپ بسته می شود جزء اولین چند نفری است که از جانب استبداد بدست جلاد سپرده می شود.

در ۴ جمادی الاول ۱۳۲۶ (۱۴ خرداد ۱۲۸۷) محمد علی شاه بعنوان اولین قدم کودتا به باغشاه میرود. در ۱۲ همان ماه (۲۲ خرداد) بعضی از رهبران انجمن ها به تفاسا شاه مردم را پراکنده میکنند و آنانرا از تجمع بازمی دارند. محمد علی شاه قدم جلوتر میگذارد و تسلیم هشت تن از رهبران آزادی را می خواهد که یکی از آنها میرزا

جهانگیر خان است. در ۲۳ جمادی الاول که جنگ در می گیرد او نیز به همراه دیگران در پارك امین الدوله اقامت می کند ولی او ملك المتكلمين را امین الدوله با فریب از خانه بیرون می کند و آنها ناگزیر موقتاً در خانه سید حسن مدیر حبل المتین می نشینند تا شب هنگام از آنجا به به جای امن تری بروند. پیشنهاد می شود که به سفارت انگلیس پناهنده شوند ولی او از پذیرفتن این پیشنهاد سرباز میزند و هنوز از پناهگاه خود خارج نشده اند که قزاقان آنجا را محاصره و همه را دستگیر می-کنند و به قزاقخانه می برند. در میان راه «در جلو سفارت یکدسته قزاقان ارمنی و اروپائی ایستاده بودند، میرزا جهانگیر خان ایشان را دیده خواست گفتاری راند ولی همینکه آوا برداشت: «ما آزادبخواهانیم...» قزاقی از پشت سر شکه بر پشت سر او فرود آورد که خون به تندی روان گردید و گفتارش ناتمام ماند.» دستگیر شدگان را شب به باغشاه یا قتلگاه میفرستند و فردا صبح میرزا جهانگیر خان و ملك المتكلمين را از قطار اسیران زنجیر بگردن جدا میکنند و می-برند. ماموتوف می نویسد: «ایشان را به باغ بردند و پهلوی فواره نگاه داشتند. دود زخیم طناب به گردن ایشان انداخته از دوسو کشیدند. خون از دهان ایشان آمد و این زمان دژخیم سومی خنجر به دلهای ایشان فرو کرد»^۱

۱- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۴)

ص. ۶۴۹

۲- همان کتاب، ص. ۶۶۰

به این ترتیب این جوان سی و دو ساله همانطور که خود پیش بینی کرده بود راه سواران آزادی را که به پاسداری مشروطیت به تهران آمدند با خویش رنگین ساخت. او دربارهٔ مرگ زودرس خویش در نامه‌ای که در کشا کش نبرد نوشته چنین اظهار عقیده کرده بود. «عمه عزیزمهربانتر از مادرم، عقیدهٔ مرا بخوبی میدانید که دل‌بستگی به زندگانی و عمر نداشتم و همیشه مرگ با شرف و افتخار را از زندگی بدم بهتر میدانستم زیرا همواره شنیده‌اید که می‌گفتم مکررات خواب [و] خوراک اهمیت ندارد و این تکرار آدم حساس خسته و کسل می‌شود. امروز سعادت و اقبال فرزندان ایران بسته به تکمیل معنی مشروطیت است ولی فرزند ام الخاقان^۱ که ننگ تاج و تخت چند هزار سالهٔ ایرانست برای استقلال کامروائی سببانهٔ خود می‌خواهد این سعادت ما را به يك بدبختی و ذلت دائمی مبدل نماید. از دیروز تا به حال نقشه‌ای که ترسیم کرده آفتابی شد. فردا ما به فداکاری حاضر می‌شویم. اگر از پیش نبردیم و کشته شدیم و خیر مرگ من به شما رسید غمگین نشوید و هول نکنید زیرا که در راه آزادی ایران يك افتخاری برای شما و فرزندان شما به یادگار گذاشتم. مردن که از لوازم طبیعت است، آدم که باید بمیرد چرا با درد و مرض مرده باشد و بجانبازی از تألم نشأهٔ زندگی بدرينك چشم بهم زدن نمیرد. جهانگیر.»^۲

۱- ام الخاقان لقب مادر محمد علی‌شاه است.

۲- مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: ۱۳۲۷)

در معنی ترقی و آزادی

آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟ آیا در مرتبه‌ای از مراتب کمال انسان متوقف می‌شود؟ آیا می‌توان گفت سیر فرزند آدم به فلان نقطه منتهی خواهد شد؟

موافق عقاید کهنه‌پرستان مملکت، یعنی آن دسته از مردم که او‌هام آباء کرام خود را به هر درجه‌ای از کثافت که باشد دو دستی چسبیده و حفظ آنرا از وظائف مقدسه خود می‌شمارند نقطه عزیمت انسان چند سال پیش از بعرب ابن قحطان با تسخیر و تصرف ربه‌های گوسفند و شتر و خانه بر دوشی ایلات و قبائل نواحی بین النهرین شروع شده و به کسالت، تنبلی، تن پروری و بیماری کنونی ایران منتهی می‌شود ...

اما بنا به عقیده آنها که به شأن و رتبه انسانیت اهمیتی می‌گذارند و اقلاً به اندک امتیازی مابین انسان و خراطین قائلند نقطه عزیمت انسان از رتبه جمادهم که باشد مقصد و منتها و کمال او بلاشک به سقع واجب،

۱- قسمتی از سرمقاله شماره ۱۲ صور اسرافیل. مقاله عنوان ندارد و این عنوان از من است.

ناحیه قدس و علم نامتناهی الهی است. برای کمال آدهیت نه عقاید سقراط، نه افکار ارسطو، و نه معلومات اسپنسر و کانت سرحد نمیتواند باشد. انسانیت به هر درجه‌ای از درجات کمال که برسد باز دیوار جهل حد و سد ترقی آن نمیشود. ترقی سیر بشری از هر مرتبه‌ای عالی و مقام منبع ممکن است و امتناع عقلی ندارد.

«این حرف مخالف عقاید ماست» یا «چرا اینطور شده» انکار محسوسات و مخالفت با خواسته‌های ازلی خداست.

اعم از تصدیق و تکذیب عقلای مندرسه ایران، بحکم حس برای ترقی بشری به همه مدارج کمالیه او هیچ مانعی در عالم خلقت نیست بلکه تمام آلات و اسباب کمال و ترقی در انسان موجود و میل به تکمیل نفس در تمام افراد این هیئت طبیعی است.

اعانت و کمک هیچ پادشاه رعیت پرور، هدایت و راهنمایی هیچ مقتدی الانام و ارشاد و همت هیچ پیر طریقت بقدر یک خوردل در تهیه و تدارک لوازم ترقی و کمال بشری معنی نخواهد داشت. فقط واگذار کردن انسان را به خود او برای پیروی طریق ترقی خود و یافتن راه کمال نفس کسافی است. تنها خواهشی که از هر رئیس روحانی و جسمانی باید کرد اینست که بعد از این لازم نیست نه بزور چوب، نه با تجسم استدلال و نه بتازبانة طریقت، کمال منتظره ما را بما معرفی فرمائید. شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان بشخصه مختار باشیم، و بعد از آن هم قدغن فرمائید که هوا خواهان ترقی ملت طریق و راه آنرا بروی ما سد نکنند.

معنی کلمه جدید آزادی که تمام، انبیاء حکماء و علمای دنیا مستقیم و غیر مستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده‌اند و ما تازه با هزار تردید و لکننت اسم آنرا بزبان جاری میکنیم همین است که مدعیان تولیت قبرستان ایران کمال انسان را به معرفی‌های حکیمانه خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر به همان وسائل خلقتی در تشخیص کمال و پیروی آن بدون هیچ دغدغه خاطر ساعی باشند.

معنی کلمه آزادی که قرن‌هاست در تحصیل آن سیل‌های خون در پستی‌ها و بلندی‌های دنیا جاریست فقط تحصیل چنین اجازه بااسترداد همین حق طلق و ملک خالص الملکیه بشری است.

بی تحصیل این حق تمیز شخصیت انسان امکان ندارد؛ بی تحصیل این حق اعمال و افعال هیچکس اعمال و افعال شخصی او نخواهد بود؛ بی تحصیل این حق انسان به شناسائی نفس خود قادر نمیشود؛ بی تحصیل این حق توسعه افکار و ترقی جسمانی و عقلانی انسان ممتنع است؛ بی تحصیل این حق طرق تمام ترقیات متصوره بروی انسان مسدود است؛ بی تحصیل این حق انسان مسلوب الاختیار و از آن رو در اعمال و افعال صادره خود مورد تقبیح و تحسین نتواند شد؛ بی تحصیل این حق انسان از درجه انسانیت تنزل کرده از لوازم اساسه آقائی بزرگان و در ردیف مبل و اسب و استر رؤسای دنیاست. انسان فقط بعد از تحصیل این حق، یعنی بعد از بدست آوردن آزادی میتواند خود را آدم شمرده، اعمال و اعمال خود را نسبت به خود داده و به جد و جهد شخصی و با کار انداختن اطائف تکمیل، خود را به بالاترین رتبه

وجود، و آنجاها که هنوز عقل امروزی دنیا قصور دارد برساند.
- معنی آزادی که منشاء این همه اثرات شبیه به معجزه میشود چیست؟
آزادی، رفتار نمودن انسان در تمام امور مشروعه خود بنحو دلخواه.

- آیا سرحدی برای این رفتار دلخواه هست؟
سرحد این رفتار دلخواه تنها آزادی دیگران است. سنور تصرفات کیف مایشاء دیگران در امور مشروعه خودشان میباشد، یعنی سرحد این آزادی تا آنجا منبسط میشود که به آزادی دیگران صدمه‌ای نرساند. حدود آزادی هر فرد هیئت دیوار حق آزادی فرد دیگر است.

در معنی مشروطه

امروز قریب یکسال و نیم است که رسماً و پیش از چهل سال است که در پرده و خفا مسلمین دم از مشروطه میزنند و چنانکه دیدیم و دیدید برای تحصیل این جوهر نفیس از بذل جان و صرف مال مضایقه نمی‌نمایند، ولی بلاشک و بتصدیق عقلای هر ملک هنوز به اهمیت این خواهش برنخورده و بزرگی و عظم این مطلب و لوازم و مقتضیات آنرا نشناخته‌اند بحدی که ما امروز مجبور شده‌ایم به ایشان بگوئیم تغییر سلطنت مستبده به مشروطه مسئله تبدیل حکومت فلان قریه نیست بلکه این بساط بساط مخصوصی است که بعد از خلفای راشدین از عالم اسلامی رخت بر بست و الآن یک هزار و دویست و کسری است که نه تنها ما اساس سلطنت مشروطه را به طاق جهل و نسیان

۱- قسمتی از مقاله شماره ۶۴ صور اسرافیل. عنوان مقاله از من است.

گذاشته‌ایم بلکه تاریخ اسلامی هم حتی نام آنرا فراموش کرده است تا چه رسد به اصول و اوضاع و معلومات آن که بهیچوجه در دست نیست .

سلطنت مشروطه چنانکه خود بنفسها شخصیت جدا و علیحده دارد اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است و آن اصول و ترتیبات و علوم هرچند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است لیکن بواسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن امروز طوری شده که ما مجبوریم اصلاحات آنرا از زبانهای خارجی که مدتی است در تکمیلش کار میکنند بگیریم زیرا چنانکه گفتم هر اساس مخصوصی معلومات مخصوصه میخواهد؛ به واگن چی ساریان نمیتوان گفت و تلگراف را پروانه و برید نمیتوان نامید و گرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز میشویم و همینطور که تا حالا گنج و گنگ مانده‌ایم الی الابد خواهیم ماند ، یعنی امروز اگر ما بخواییم واقعا دارای سلطنت مستحده مشروطه باشیم ناچار لغات مستحده مشروطه میخواهیم .

مثلاً در کتابهای لغت سلطنت‌های مشروطه در ضمن کرورها لغت دیگر دو کلمه هست که اینطور مینویسند «ر آکسیر» و «کنسرواتوار» و آنرا به هواخواهان پلتیک و امور معاشیه قدیمه ترجمه میکنند و این دو کلمه غیر از لغت مستبده‌ایست که ما داریم چه لغت مستبده را هم در خارجه دارند ولی هواخواهان وضع قدیم در امور معیشت و «پلتیک» مستبد نیستند بلکه عدالت را هم بدرجه کمال میخواهند لیکن میل

به بقای وضع قدیم با اقلان حالت حاضره دارند، تقریباً مثل اینکه روزی اقلان صدبار فلان پیرمرد یا فلان پیرزن میشنوید که میگوید : «مگر پیشتر که ما راه آهن نداشتیم مرده بودیم ؟ مگر سابق که مجلس نبود مردم نان نمیخوردند ؟ و كذلك .»

برای فهماندن چنین معنائی در السنه خارجه دو کلمه سابق الذکر استعمال میشود و نویسندگان معاصر ما و خاصه پرنس ملکم خان این دو کلمه را بلفظ کهنه پرست ترجمه کرده‌اند و در غالب کتب و رسائل و روزنامه‌های خود بکار برده‌اند. در اینصورت آیا از این لفظ چه استنباط میشود و آیا چگونه میتواند با اسلام منافات داشته باشد و چطور این کلمه با مسلمان بودن قائل مبیانت دارد در صورتیکه اصل آن که در السنه اروپائی است ترجمه به حافظ پلتیک قدیم میشود و پلتیک از امور معاشیه است و ربطی به معاد و دین کسی ندارد. و این دسته از مردم که اصل این لغت را در زبان خودشان دارند ابتدا به دین و آئین کسی متعرض نمیشوند و کاری به وجدان یکدیگر ندارند تا چه رسد باینکه کهنه پرست را بمعنی صاحبان ادیان قدیمه استعمال نمایند...

بلی، اوهام و خرافات اینست که امروز بعد از هزار و سیصد سال پدر بر پدر مسلمان بودن، باز دویست و نود و نه هزار از سیصد هزار جمعیت تهران از معرکه گیرها شکر پتیر افسون کرده از روی اعتقاد میخرند و دعای زبان بند و شیرینی پیش اربابها و زن‌ها و شوهر-های خودشان، از مسلمانان گذشته از یهودی‌های محله میگیرند؛ شب چهارشنبه مهمان به خانه نمی‌پذیرند؛ اول سال سباهی و تلخی به خانه راه نمیدهند؛ و سقاخانه نوروز خان را بتکده اسلامی و زیارتگاه

مقدس خود میسازند، و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم...
بلی، اینها اوهام و خرافات است، و اینهاست آن مطالب که پشت
مسلمین را خنم کرده و آنها را از تمام پیشرفت‌های علمی و اخلاقی
و دینی باز داشته است، و هیچ دینداری برای جلوگیری آن يك دره
زحمت بخود راه نمیدهد...

تجدید حیات ادبی

آگاهان قوم دانند که راهنمای سعادت و دلیل اخلاقی ملل دنیا
تنها ادبیات هر ملت است و بهترین مقیاسی که برای علو و انحطاط هر
مملکت میتوان بدست آورد همان ترقی و تنزل ادبیات میباشد؛ و مکان
شعر در ادبیات نیز همان مکان سر از تن و روح از بدن است، چه
گذشته از قافیه و وزن که موجب سهولت حفظ هر مقصودی عالی و
سرعت انتشار هر مطلبی مفید است و همان مغنفرات و مجوزات
ضرورت و تنگی غالب با بسط مقصود به گستاخی گوینده بمراتب
می‌افزاید، و آنچه را که سادگی نثر از تصریح آن ابا میکند دقت و
لطافت شعر باظهار آن تجویز مینماید.

و هر چند که شعر و شاعری در دوره‌های اخیر ماتاریخ قبائل تقاضا
و اخاذی سفله قوم شده باشد ارباب خبرت مطلعند که همیشه علما و
حکمای اولین طبقه ملل دنیا شعرای نخستین درجه هر مملکت بوده‌اند

بلکه کمتر دانشمند و حکیمی بوده که قسمتی از عمر خود را صرف تفنن در این فن شریف ننموده است.

علاوه بر خدمات شایان این قسمت ادبیات به عالم اخلاق هر طائفه و ادامه و اشاعه معلومات دقیقه هر عصر فقط بار همین فن عالی بوده که گاهی از حدت و ثورت آتشیهای عالم سوز خود سران و مستبدان کاسته و سلاطین مطلقه را به حد و حق خویش متنبه کرده است. و راستی جز زبان شعر که را یارای آن بوده است که پادشاهان مطلق و مغرور اعصار قدیمه را مشافهه به مرگ تهدید نماید و با اینهمه از مقام و منزلت خویش در نزد مخاطب نکاسته بلکه بیفزاید. و در همین مقام است که شیخ اجل فرماید:

به نو بتند شهان اندرین سپنج سرای

کنون که نوبت تستای ملک به عدل گرای

چه مایه بر سر این ملک سروران بودند

چو دور عمر بسر شد در آمدند از پای

درم به جور ستانسان و زر به زینت ده

بنای خانه کتانشد و بام قصر اندای

بعاقبت خبر آید که مرد ظالم مرد

به سیم سوختگان زر نگار کرده سرای

و این معنی نیز بر احسادی پوشیده نباشد که در این چهار پنج

قرن اخیر تاریخ ماکه و لثرها، روسوها، دیدروها، شیلرها، باکنها، پوشکینها، شاتوبربانها، هوگوها و هزاران شاعر دیگر عالم ادبیات ملل اروپا را نهایت غنی نموده و پایه نظم و نثر را در تجسم افکار دقیقه بشری و تصویر حقایق لطیفه وجود به حد نقاشی «رفائل» و حجاری «میکلانژ» ترقی دادند ادبیات عموماً و شعر و شاعری خصوصاً در درجه و قوف بلکه تنزل بود، و ادبای ما جز تقلید بی تصرف قدما و جاهجا کردن الفاظ شعرای «کلاسیک» پیش به کاری نپرداختند. و این وقوف و تنزل که بدون يك استثناء عمده در تمام مدت پنج قرن در ایران ممتد بود بصفای آئینه بهمان دلیل سابق خفتگی و افسردگی بلکه مرگ ادبی و موت اخلاقی ملت را آشکار مینمود.

فقط درین ده بیست سال آخری دفاع موجز و پر مغز مرحوم

میرزا علی خان امین الدوله و رسائل محکم و مایه دار جناب پرنس

ملکم خان و لوایح دلچسب و مفرح مرحوم ذکاء الملک و پاره‌ای از

قطعات جانگداز میرزا علی محمد خان پرورش به يك نهضت ادبی

نثری زبان فارسی وعده میداد و می نمود که ادبیات ایران به نسبت بیداری

اهالی مملکت رو به ترقی و تغییر می رود و به اصول ادبی عصر حاضر

(اگرچه خیلی بطئی) نزدیک میشود.

ولی فن شعر بدون يك نقطه تغییر در همان مجرای اولیه خود

سیر مینمود و سبکی تازه با خیالی آزاد بهیچ نوع روی کار نمی آمد، تا

چند روز قبل که بر حسب اتفاقی مساعد بتوسط یکی از دوستان تحفه‌ای

به اداره رسید و وصول مقدمه الجیش نهضت منتظره را به اعضاء

اداره مژده داد و آن قصیده‌ایست غرا که ... از طبع ... آقای حاج سید نصرالله و کیل مجلس شورای ملی ... سرزده ...

همانطور که سابقاً گفتیم در این چند قرن اخیره معنی شعر و وشاعری تقلید شعرای پیش و تقدیم و تأخیر خیالات بلکه الفاظ و عبارات آنها بوده و این اول دفعه‌ایست که شعرهای ما مسلک و طریقهٔ ادا را تغییر داده و بناء جدیدی بر بنیان اصولی تازه نهاده است.

هوا لله تعالی شأنه

یارب چه بود مجلس شوری را کسز غم فسرده خاطر شیدا را
آن کوکبی که نور برافشاندی از هر دو روی توده غبرا را
چون شد که تیره کرد بدین زودی این بهن عرصه ملکوت دارا را

.....

چونند پرند

.....
من مدت‌ها بود میگفتم ببینی بسا اینهمه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده عریضه‌ها به مجلس شوری و هیئت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازهٔ تشکیل مدرسه بطرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه و کلا و وزرای ما گذشته از این که همراهی نکردند ضدیت نمودند؟

در این باب خیلی فکرها کردم، خیلی به دره‌گودالها رفتم و در آمدم، عاقبت فهمیدم همهٔ اینها برای اینست که زنهای ایران یعنی مادرهای ما اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دادند.

حالا خواهش میکنم به حرف من نخندید و شوخی و با ردی تصور نکنید. در این سر پیری مسخرگی و شوخی نه به سن و سال

۱- نقل از شمارهٔ ۴۷ صور اسرافیل. این قصیده ۷۴ بیت است و چنانکه ملاحظه میشود از نظر سبک و بیان برای ما مطلقاً تازگی ندارد!

من میبردازد، نه به ریش قرمز دوره کرده من.

من جداً میگویم که اگر همه خانم‌های علم دوست و آقایان ترقی طلب ایرانی هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زن‌ها ذکر کنند من يك نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادرهای ما به دیزی از کار در آمده دارند. من ابتدا از همشهری‌های خود در اظهار این عقیده زن‌های خودمان خجالت نکشیده صاف و پوست کنده گفتم و میل دارم آنها هم پیش من رودرواسی را کنار گذاشته مرد و مردانه بیایند میدان و اقرار کنند که مادرهای ما ده تا دیزی نو و بی عیب را به يك دیزی از کار در آمده عوض نخواهند کرد. چرا که اگر این اقرار را نکنند فرضاً که خودمانی‌ها یعنی هموطن‌های ما بفهمند که دخو راست میگوید باز خارجی‌ها خواهند گفت که مقصود من شوخی است... همانطور که سابقاً گفتم عقیده و اخلاق و عادات مادرها در تمام عمر مبنای تمام اخلاق و عقاید و عادات پسرهاست، و از جمله همین اعتقاد مادرهای ما به دیزی از کار در آمده سبب شده که ماهم بلااستثناء در بزرگی اعتقاد کاملی به آدم‌های با استخوان داریم.

این معلوم است که هیچ آدمی بی استخوان نیست اما مقصود از این حرف آنست که آدم مثل همان دیزی‌ها از کار در آمده باشد. و کلا و وزرای ما خوب میدانند که اگر خانم‌های ایران دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم کم خواهند فهمید که دیزی‌های پاك و پاکیزه بهتر از دیزی‌هائی

است که دوانگشت دوده در پشت و يك و جب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد. و بی شبهه وقتی که این عقیده از مادرها سلب شد پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب... تقی زاده پاشان را نوی يك کفش میکنند و میگویند: تاکی باید وزراء، رجال و اولیای امور ما از میان يك عده معین محدود انتخاب شده و اگر هزار دقعه کابینه تغییر کند باز یا شکم مشیر السلطنه، یا آواز حزین نظام السلطنه و یا جبهه آصف الدوله زینت افزای هیئت باشد، والینته میدانید که بقول ادیب کامل، دانشمند فاضل، وزیر علوم آئینه ایران حاجی صدرالسلطنه «این رشته سر درازهائی هم دارد»، یعنی فردا که این خیال عمومی شد در موقع انتخابات دوره دوم نوبت و کلام خواهد رسید.

حالا من صریح میگویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد میگیرم که اصل خرابی مملکت و بدبختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زن‌های ما به دیزی از کار در آمده دارند. و بلاشک هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد، همان روز هم ایران به صفای بهشت برین خواهد شد. و اگر خانم‌ها و آقایان مملکت ما واقعا طالب اصلاحند باید به هر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش، جبه، قطر شکم، اروس‌های دستک دار و هرچه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشد همه را يك روز روشن با يك غیرت و فداکاری فوق الطاقه باریک الاغ کرده از دروازه‌های شهر بیرون بیندازند. و بعد هم خانم‌ها هرچه دیزی از کار در آمده

در مطبخ‌ها دارند همه را برداشته بیارند پشت سر این مسافر محترم بشکنند.
اگر این کار را بکنند من قول صریح میدهم که در مدت کمی
تمام خرابی‌ها اصلاح بشود. و اگر خدای نکرده به این حرف اعتنا
نکرده و مثل همه حرفهای من پشت گوش بیندازند دیگر عقل من به
جائی نمیرسد؛ بروند ختم عن یحیی بگیرند بلکه خدا خودش اصلاح
کند. این اولش؛ اینهم آخرش. والسلام^۱

۱- نقل از شماره ۳۶ صور اسرافیل.

